

ارزش و اهمیت نیکوکاری





مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد مصطفی و آل طاهرینش یکی از ارزشهای خیلی مهم برای ما انسان ها این است که روحیه نیکی کردن و خوبی کردن به دیگران را داشته باشیم.

پیامبران و امامان و اولیاء خدا همگی نیکوکار بودند و هزاران بار در زندگی خود به دیگران خوبی نمودند.

خوبی هایی شامل کمک به فقرا و مساکین، آزاد کردن برده ها، پرداخت قرض بدهکاران، محبت به یتیم ها، پناه دادن افراد غریب و بی کس، عیادت بیماران و کمک به آنها و راهنمایی گمشدگان و دادرسی ستمدیدگان و.....

خدای مهربان، خوبی کردن به هم را دوست دارد که فرمود: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ 195 بقره

یعنی: حقیقتاً خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

در این کتاب به مواردی درباره نیکوکاری اشاره شده است امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

زمستان 99- کرمانشاه

رسیدگی به بیمار، کفاره گناهان

پیامبر (ص) فرمود:

وَمَنْ سَعَى لِمَرِيضٍ فِي حَاجَةٍ قَضَاهَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ

کسی که برای برطرف شدن مشکل بیماری، تلاش کند و مشکل او را برطرف کند از گناهانش خارج می شود مانند روزی که از مادر زاده شد

. این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت...

در کتاب هزار و یک حکایت آمده که یکی از اطرافیان مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نقل می کرد: یک روز یکی از علاقه مندان شیخ که مردی افغانی بود و گاهگاهی به دیدن شیخ می آمد برای او پیغام داد که من دچار وبا شده ام به خاطر خدا بر سر بالینم بیایید. شیخ با آنکه سالها بود هیچ جا نرفته بود آهنگ عیادت بیمار را کرد و به من گفت تو هم بیا من قبول کردم و به همراه وی به خانه بیمار و بازده رفتیم. بیمار از شدت استفراغ و اسهال کاملاً توانایی خود را از دست داده بود بطوری که در حضور ما دو بار به سختی خود را به توالت رساند ولی بار سوم دیگر یارای حرکت نداشت. شیخ رو به من کرد و گفت این مرد غریب است قادر به حرکت نیست وی را سر پا بگیر که پیش خدا بی مزد نیست. من درخواستم او را به توالت بردم و سر پا گرفتم از شدت عفونت و گند حالم بهم خورد. سپس او را شسته و خوابانیدم. پس از چندی باز هم آن مرد غریب اسهال گرفت. این بار خود شیخ برخاست و او را بغل گرفت. من هر چه اصرار کردم که من

جوانم و شما پیر و ناتوانید این کار را بمن واگذار کنید قبول نکرد و گفت این بار نوبت من است و بعد مرد بیمار را به توالی برد. از آن پس شیخ هادی تا زمان مرگ بیمار غریب و بی کس افغانی به خانه او می رفت و پرستاریش می کرد و پس از مرگ بیمار او را به خاک سپرد.

پوشک کردن همسر!

یکی از آقایان می گفت چند سال است زنم سرطان دارد و من همه کارهای ایشان را از جمله پوشک کردنش را انجام می دهم.

زن هم قطع نخاع شد!

جانباز قطع نخاعی بود که مآگاهی از ایشان عیادت می کردیم و خانمش کارهای ایشان را انجام می داد اما ناگهان خبر تلخی شنیدیم که این جانباز با همسرش سفر می رفتند تصادف می کنند و خانم هم قطع نخاع شده است!

به عیادت این زن و شوهر رفتیم و دیدیم هر کدام روی تختی افتاده اند و خواهر خانم جانباز به اینها خدمت می نماید.

چه بسیار جانبازانی که همسران آنها سالهاست پرستار آنان هستند که این همسران جانبازان مقام بسیار والایی دارند.

در ایام کرونا چقدر از طلبه ها و غیر طلبه ها بر بالین بیماران رفتند و کارهای آنها را انجام می دادند

سردار سلیمانی و خدمت به جانباز

حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می زد و می گفت من دو روز به خانه شما می آیم. لباسی تهیه می کرد و به خانه او می رفت. جانباز را استحمام می داد

به گزارش خبرگزاری اهل بیت (ع) - ابنا - مشاور عالی فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران خاطره ای درباره خدمت گذاری سردار «قاسم سلیمانی» به یک جانباز نجف آبادی روایت کرده است.

:خاطره حجت الاسلام و المسلمین «اسماعیل سعادت» به شرح زیر است

جانباز قطع نخاعی "ناصر توبه‌ای‌ها" در سن 21 سالگی فرماندهی یکی از گردان های لشکر 41 ثارالله کرمان را برعهده داشت که در آن زمان حاج قاسم سلیمانی در سمت فرماندهی لشکر خدمت می کرد. سردار شهید حاج قاسم سلیمانی وقتی نزدیک ایام عید می خواست به کرمان و به دیدار ولدین خود برود، به همسر این جانباز زنگ می زد و می گفت من دو روز به خانه شما می آیم. لباسی تهیه می کرد و به خانه او می رفت. جانباز را استحمام می داد، تخت او را آماده می کرد و در این دو روز به همسر جانباز می گفت کار آشپزخانه هم به عهده من است؛ دو روز خدمت گذاری این جانباز قطع نخاعی را داشت، بعد به سمت کرمان می رفت. این جانباز در دی «ماه سال 1392 به دیار حق شتافت

فریادرسی از گرفتاران کفاره گناهان

امام علی (ع) فرمود:

مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ

از جمله کفارات گناهان بزرگ، فریادرسی گرفتاران و تسلی دادن رنج دیدگان است.

پیامبر خدا:: رفع گرفتاری یک مومن از نه هزار سال عبادت بالاتر است!

ابن عباس می گوید امام حسن مجتبی علیه السلام در مسجد در اعتکاف بود که شخصی به حضرت عرض کرد من بدهکارم. شما بیایید به طلبکار من بگویید به من مهلت دهد. امام قبول کردند و از مسجد خواستند خاج شوند ابن عباس عرض کرد فراموش کرده اید در حال اعتکاف هستید؟ امام فرمود خیر ولی از رسول خدا شنیدم رفع گرفتاری یک مومن از نه هزار سال عبادت بالاتر است!

نگه داری از کودکان معلول مصداق بارز نیکوکاری است

نه دختر چشم آبی نه پسر موفرفری به ما کودک معلول بدهید

اگر تصور می کنید همه خانواده های طالب فرزندخواندگی فقط برای جبران خلائشی از ناباروری و نداشتن فرزند به سازمان بهزیستی مراجعه می کنند، سخت در اشتباهید. در حال حاضر بسیاری از خانواده ها برایشان مهم نیست کودکی که قرار است آن را به فرزندخواندگی بپذیرند چه شکل و ظاهری داشته باشد. مهم نیست دختر بور چشم آبی یا پسر موفرفری را به فرزندپذیری بپذیرند.

این حرف ما نیست. بابایی در این خصوص توضیح داد: در چهار سال گذشته، پس از اصلاح

قانون فرزندخواندگی

مصوب سال ۱۳۵۳ و برداشته شدن موانع قانونی دست و پاگیر برای فرزندخواندگی، خانواده های نیکوکار، ۶۰۲ کودک بی سرپرست معلول و ۷۹۷ کودک دارای بیماری خاص را به فرزندپذیری پذیرفته اند. بسیاری از این خانواده ها خودشان فرزند دارند و بسیاری از این خانواده ها با اینکه فرزندپذیری ندارند، با دید معنوی سراغ فرزندخواندگی می آیند و گرنه هیچ اهرم اجباری برای آنکه خانواده ای، فرزندپذیری معلول یا دارای بیماری را به سرپرستی قبول کند وجود ندارد.

سال کرونایی و فرزندخواندگی ۶۴ کودک معلول و ۸۳ کودک بیمار

بابایی گفت: کودکان بی سرپرست معلول بسیار مظلومند و ما خوشحالیم که تقاضا برای فرزندخواندگی این کودکان افزایش پیدا کرده است. در سال ۹۹ تا این لحظه ۶۴ کودک معلول و ۸۳ کودک دارای بیماری خاص و صعب العلاج به فرزندخواندگی پذیرفته شدند.

فرزندخواندگی ۵۴۷۸ کودک از سال ۹۶ تا امروز

مدیر کل امور کودکان و نوجوانان سازمان بهزیستی افزود: بعضی از خانواده‌ها خواهان فرزندانی هستند که معلولیت شدید دارند و قادر به راه رفتن نیستند. بعضی از خانواده‌ها کودکانی را برای سرپرستی انتخاب کردند که مشکلات و بیماری‌های خاص و مزمن دارند. این حس نیکوکاری و احساس مسئولیت بسیار ستودنی است. حس کودک و حس پدر و مادر در روزی که قرار است فرزندان را از بهزیستی تحویل بگیرند و به خانه ببرند دیدنی است. مددکاران ما هم در آن لحظه اشک شوق می‌ریزند، وقتی قرار است کودکی را که تا آن زمان محبت پدر و آغوش گرم مادر به خود ندیده به پناه امن خانواده‌ای بسپارند.

وی در ادامه صحبت‌ها آمارهایی امیدوارکننده از فرزندخواندگی در چهار سال گذشته ارائه داد و گفت: از سال ۹۶ تا امروز ۵۴۷۸ کودک به فرزندخواندگی پذیرفته شدند.

امسال ۱۳۰ خانم مجرد بالای ۳۰ سال مادر شدند

سال ۱۳۹۲ برای خانواده‌هایی که سال‌ها پشت سد محکم قانون سفت و سخت فرزندخواندگی مانده بودند سال خوبی بود. در این سال پیش‌نویس لایحه اصلاح قانون فرزندخواندگی مصوب سال ۱۳۵۳ در مجلس تصویب شد و مدتی بعد آیین‌نامه اجرایی آن به سازمان بهزیستی، قوه قضائیه و سازمان‌های مربوطه ابلاغ شد.

حبیب‌الله مسعودی فرید معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی در این خصوص توضیح داد: اصلاح قانون فرزندخواندگی و تصویب لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست در سال ۱۳۹۲ اتفاق مبارکی بود.

از آن زمان به بعد بسیاری از محدودیت‌ها برداشته شد. حالا دختران یا بانوان مجرد بالای ۳۰ سال هم می‌توانند سرپرستی فرزندی را برعهده بگیرند و همه موانع قانونی آن هم در این لایحه برداشته شده است. همین امسال حدود ۱۳۰ کودک بی‌سرپرست فرزندخوانده خانم‌های مجرد بالای ۳۰ سال شدند.

افزایش ۳۰ درصدی آمار فرزندخواندگی

معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی با بیان اینکه اصلاح قانون فرزندخواندگی و تصویب لایحه جدید منجر به افزایش ۳۰ درصدی فرزندخواندگی در سال‌های اخیر شده است، گفت: واگذاری فرزند به خانواده‌های دارای اولاد، جایگزین‌های ارث، واگذاری فرزندخوانده به خانواده‌هایی که خارج از ایران زندگی می‌کنند، امکان فرزندخواندگی برای کودکان بالای ۱۲ سال از تغییرات دیگری بود که در قانون فرزندخواندگی اعمال شد و اتفاقات خوبی را رقم زد. راه‌اندازی سامانه اینترنتی فرزندخواندگی هم کار را برای خانواده‌هایی که متقاضی فرزندخواندگی هستند راحت‌تر کرده است و در مراحل اولیه نیازی به مراجعه به سازمان بهزیستی نیست.

فرید در پایان آماری از فرزندخواندگی در چند سال گذشته داد و گفت: پس از ابلاغ آیین‌نامه اصلاح قانون فرزندخواندگی، در سال ۱۳۹۶، ۱۶۱۱ حکم فرزندخواندگی صادر شد، در سال ۹۷، ۱۴۶۰ کودک به فرزندخواندگی پذیرفته شدند، در سال ۹۸ هم حکم فرزندخواندگی برای ۱۶۵۷ کودک بی‌سرپرست صادر شد. امیدواریم با مهر بی‌پایان مردم ایران تعداد کودکان بی‌سرپرست هرروز کمتر از قبل شود.

غذا دادن به حیوان گرسنه موجب گشایش در زندگی شد!

در حالات حضرت آیت الله آقای سید محمد باقر شفتی ذکر شده که آن مرحوم اوایل تحصیلات خود در نجف اشرف از حیث فقر بر او بسیار بد می‌گذشت و غالباً ایشان از برای قوت لا یموت خود معطل بودند.

آخر الامر نجف را ترک کرد و به حوزه علمیه اصفهان آمد در آنجا هم به او سخت می‌گذشت فرموده بود: مدتی بر من گذشت نداشتم تا اینکه بسیار ضعیف شدم روزی در مدرسه نماز وحشتی آوردند تقسیم کردند به مقدار یک نماز هم به من دادند پیش خود گفتم مدتی است گوشت نخورده‌ام بهتر است قدری گوشت بخرم رفتم بازار یک دانه جگر گوسفندی خریدم.

در مراجعت بر خوردم بخوابه ای دیدم سگی در کنار خرابه از گرسنگی حال حرکت ندارد و شیر در پستان او خشکیده است می‌گویند: دلم بحال سگ سوخت چون دیدم بچه‌های او به زیر سینه

او چسبیده اند من آن جگر را قطعه قطعه نمودم و به سوی او افکندم تا تمام شد آن سگ سر خود را بطرف آسمان بلند کرد و چند مرتبه صدا زد یقین کردم در حق من دعا کرد

طولی نکشید که از شفت که محل اصلی من است یکی از ثروتمندان آنجا وجه زیادی برای من فرستاد و لکن در نامه قید کرده بود که راضی نیستم یک درهم آن را صرف کنی بلکه باید آن را در نظر شخصی امینی بگذاری تا اینکه سرمایه کسب خود قرار دهد و از منافع آن استفاده کنی چون به دستور او عمل نمودم خداوند به من ثروت فوق العاده عنایت کرد که چهار صد کاروانسرا و دو هزار دکان خریدم و یک دهی خریداری نمودم که مال التجاره او در هر سالی نهصد خروار برنج می شد

و در هر سال مالیات مستغلات من به هفده هزار تومان می رسید (البته پول آنزمان) و عائله من حدود سیصد نفرند!^۱

بردر ب دوم بهشت نوشته است:

**لااله الا الله محمد رسول الله على ولي الله. ان لكل شيء حيلة وحيلة السرور يوم
القيامة اربع خصال. مسح رؤوس اليتامى والتعطف على الارملة والسعي في
حوائج المؤمنين والنفقة للفقراء والمساكين**

برای هر کاری چاره‌ای است و چاره خوشحالی روز قیامت چهار خصلت است. کشیدن دست مهربانی بر یتیمان. مهربانی بر بیوه زنان. تلاش در رفع گرفتاری مؤمنان. چهارم صدقه به فقرا و بیچارگان.^۲

دوبار مهربانی در عالم برزخ برای علامه مجلسی فایده داشت

علامه مجلسی «ره» با آن مقامات بلند علمی و معنوی و خدمات فراوانی که به اسلام و مسلمانان کرده است و اکنون در محضر رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» است، وقتی به خواب مرحوم جزائری آمد، فرمود: دو چیز خیلی برای من نفع داشت. یکی اینکه روزی از کوچه‌های یهودی

^۱ اسرار معراج ص 85 .

^۲ کشف الغمه، علامه اربلی «ره»

نشین اصفهان رد می‌شدم و سیبی در دست داشتم. دیدم یک کودک در آغوش مادرش، آن سیب را دیده و برای آن ذوق کرد. من نیز آن سیب را به او دادم. این عمل، یعنی خوشحال کردن آن کودک که ظاهراً یهودی هم بوده است، برای علامه مجلسی بسیار مفید واقع شده است. یعنی آن عمل به ظاهر کوچک و ناچیز، ارزش و فایده فوق‌العاده‌ای نزد اهل ملکوت و در برزخ داشته است.

علامه مجلسی در خصوص دوّمین عملی که در راحتی برزخ او تأثیر داشته، می‌فرماید: روزی به مسجد می‌آمدم و تگرگ تندی گرفت. دیدم یک بچه گربه زیر تگرگ است و راه نجاتی ندارد، دلم برای او سوخت و بچه گربه را زیر عبای خود گرفتم تا تگرگ تمام شد و سپس او را رها کردم. کمک به این بچه گربه نیز برای من بسیار سودمند بود.^۳

در سحر همان شب، خداوند متعال به آن شخص عنایتی کرد که گفتنی نیست

وقتی یک راننده تاکسی برای خدا به یک زن در رسیدن به مقصدش کمک کرد، آن راننده این توفیق را پیدا کرد که خدمت جناب شیخ رجبعلی خیاط برسد. راننده مزبور در شرح این ملاقات می‌گوید: پس از سلام و احوال پرسی، شیخ نگاهی به من کرد و از برخی از ویژگیهای من خبر داده، گفتند: «تو شبهای جمعه منتظر هستی. تو هستی.» من در رابطه با ولی عصر علیه السلام برنامه ای داشتم. منظور ایشان از جمله «تو هستی» این بود که در فرج قائم آل محمد علیه السلام تو هم هستی. با توجه به سوابقی که خداوند به من مرحمت فرموده بود، با آن سخن شیخ، آن شب محشری به پا شد. ما گریه کردیم، شیخ هم گریه کرد. اطرافیان هم گریستند؛ خیلی زیاد. سپس جناب شیخ فرمود

می‌دانی چه شد تو آمدی پیش من؟ آن زنِ قد کوتاه را که سوار کردی و از او پول نگرفتی، او «دعا کرد در حق تو، و پروردگار عالم دعای او را در حق تو مستجاب کرد و تو را فرستاد پیش من.»

دکتر فرزام می‌گوید: نصیحت جناب شیخ به بنده هنگام خداحافظی، وقتی می‌گفتم: جناب شیخ، امری ندارید؟ توصیه ای ندارید؟ - این جمله بود

«احسان به خلق، حتی [احسان] به حیوانات را فراموش نکن»

:یکی از دوستان شیخ می گوید، روزی شیخ به این جانب فرمود

شخصی از یکی از کوچه های قدیمی تهران عبور می کرد. ناگاه چشمش در داخل جوی به « سگی افتاد که چند بچه داشت. بچه ها به پستان مادر حمله می بردند ولی مادر از فرط گرسنگی قادر به شیردادن نبود و از این وضع رنج می برد. او بلافاصله به دکان کبابی در همان کوچه رفت و چند سیخ کباب گرفت و پیش آن سگ ریخت... در سحر همان شب، خداوند متعال به آن «شخص عنایتی کرد که گفتنی نیست»^۴

نتیجه خوشحال کردن سگ

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به سگی که کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد.

حضرت با دیدن چنین صحنه ای ، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان را به سگ دادی و مقداری از آن را برای خود ذخیره نکردی ؟

غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم های من از چشم های ملتمسانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند.

امام حسن علیه السلام فرمود: ارباب تو کیست ؟

پاسخ گفت : مولای من ابان بن عثمان است.

حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است ؟

غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می باشد.

پس از آن حضرت اظهار داشت : تو را به خدا سوگند می دهم که از جایث برنخیزی تا من باز گردم.

سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت ؛ و ضمن گفتگوهایی با ابان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام ! من تو را از مولایت خریدم.

پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد.

سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم ؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده ؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم^۵.

شان نزول آیه ولایت

حضرت علی علیه السلام در حال نماز بود اما وقتی فقیر درخواست کمک کرد امام انگشترش را در حال نماز درآورد و به فقیر بخشید. خداوند آیه ولایت را در این باره نازل کرد و در این فرمود انکه در حال رکوع صدق داد او امام و ولی و سرپرست شماست.

بسیاری از مفسران و محدثان در شأن نزول آیه «ولایت» یعنی آیه 55 سوره مایده که خداوند می فرماید

«: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»

⁵ تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسن علیه السلام : ص 148، ح 249، احقاق الحق: ج 11

؛ (ولی و سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند) نقل کرده اند که این آیه در شأن امام علی(علیه السلام) نازل شده است.

شان نزول سوره هل اتی

اهل بیت علیهم السلام سه شب تنها غذای خود را به گرسنه ها دادند و خود با اب افطار کردند.
خداوند سوره هل اتی (انسان) را نازل کرد

و این درس بزرگی برای همه بشریت است. که باید اهل نیکی کردن و کمک کردن به دیگران باشیم تا مورد عنایت خدا واقع شویم که پیامبرمان فرمود بهترین مردم کسی است که به مردم نفع برساند.

ایه الله حائری شیرازی و شستن توالت ..

در تابستان سال ۷۷ با دوستانی به همدان رفتیم تا دو سه روزی در معیت استاد «حاج شیخ حسین» انصاریان باشیم. پیش از ظهر، ما را به سیاحتی در درّه «گنجنامه» بردند، چون تابستان و تعطیلات بود، جمعیت زیادی آمده بودند و متوجه شدیم مردم برای قضای حاجت مشکل دارند. به ما هم سرایت کرد؛ چون سه چشمه توالت موجود در گنجنامه گرفته بود. کاسه آنها پُر و لبریز از کثافت... شده بود. مردم به ناچار با سنگ و کلوخ و

ما که قصد داشتیم در آنجا تا غروب بمانیم، با این وضع ممکن نبود. تصمیم گرفتیم کمی در تپه ها و باغات پیاده روی کنیم و برگردیم

ساعاتی بعد که به محل پارک ماشین ها کنار توالت های غیر قابل استفاده برگشتیم، متوجه صف مردم برای قضای حاجت و وضو گرفتن بعضی دیگر شدیم

تصور کردیم شهرداری یا سازمان گردشگری که پول ورودی می گیرند، بالأخره وظیفه معطل مانده شان را انجام داده اند! اما در میان مردم سخن از یک شیخ محترم بود که می گفتند به اینجا آمده برای دیدن گنجنامه و کار را ایشان درست کرده اند. راننده ما - که آنجا مانده بود- برایمان نقل کرد که یک روحانی آمد و وضع مستراح ها و مشکل مردم را که دید، اول سراغ مسئولین را گرفت، کسی حضور نداشت. به راننده و همراهانش گفت: کاری نکنند و آنان هم دیدند آنجا پر

از تعفن و... است، به ایشان گفتند: خیلی بوی بد می دهد و ابزاری برای پاکسازی نداریم. شیرهای آب هم خراب اند. نمی توانیم کاری بکنیم. ولی خود ایشان رفتند و اوضاع را دیدند. آنگاه، لباس روحانیت را از تن در آوردند و آستین ها را بالا زدند و دست هایشان را در کیسه های پلاستیکی میوه هایی که در ماشین بود گذاشتند. سپس، گفتند: هرچه کیسه پلاستیک در ماشین ها است، بیاورند. ایشان پارچه ای روی دهان و بینی خود بستند و شخصا تمام اشیاء و لجن ها و... را با دست از کاسه های توالت بیرون کشیده و در کیسه ها ریختند و از راننده و محافظ ها - که حالشان به هم میخورد - خواستند از درّه با دبه ها آب بیاورند. پس از تخلیه و باز کردن گرفتگی ها، همه توالت ها را شسته و آماده استفاده مردم کردند. خرابی لوله ها و شیرهای آب را هم برطرف کردند و سپس، خود را طاهر کرده، وضو گرفته و در گوشه باغچه ای در آن نزدیکی به نماز ایستادند.

مشتاق شدم بروم ایشان را بینم و بدانم کدام روحانی اند. از دور به ما نشان دادند و تا آمدیم به ایشان برسیم سوار خودرو شده بودند. ماشین چرخی زد و از کنار ما رد شد و دیدم ایشان «آیت الله حائری شیرازی» نماینده ولی فقیه و امام جمعه شیراز است. بسیار تحت تاثیر قرار گرفتم و به همراهان گفتم: ای کاش رسیده بودیم و برای این کار، دستشان را بوسیده بودیم. همراهم به شوخی گفت: حالا نذر کن هر وقت دیدی، ببوسی تا قضای دست بوسی را بجا بآوری! من با جدّیت گفتم: نذر می کنم حتما برای بوسیدن هردو دستش به شیراز بروم.

چند ماه بعد استاد «حاج شیخ حسین انصاریان» را برای منبر به شیراز دعوت کردند و من هم برای دیدن آشنایان و دیدار ایشان و میزباننش «آیت الله حائری» به شیراز رفتم. هم فال بود و هم تماشا. هنگامی که به خانه آیت الله حائری رفتم، تعدادی از روحانیان و مسئولان نشسته بودند. می دانستم آقای حائری به هیچ وجه نمی گذارند کسی دستش را ببوسد. وسط مجلس ایستاده و اعلام کردم حاج آقا اجازه دست بوسی نمی دهند، اما من چند ماه پیش در همدان برای کاری که کرده اند، نذر شرعی کرده ام تا در نخستین دیدار، هر دو دست ایشان را ببوسم. بلافاصله، به سمتشان رفتم و با ذکاوت و هوشی که داشت متوجه علت شدند. تا آمدند دست ها را پس بکشند، آن دو را گرفتم و بوسیدم و بر دیده گذاشتم. به مطایبه و نکته پرانی همیشگی گفتند: شما فقط اهل تشویق کار خوب هستید یا اهل عمل به کارهای خوب هم هستید؟ عرض کردم: دعايمان كنيد كه اهل

عمل بشویم، چون پیش از جنابعالی، ما هم گرفتاری مردم و خودمان را در آن تنگه دیده بودیم و رد شدیم. گُمیت کار ما لنگ است، امیدوارم از شما بیاموزیم

بعد آهسته تر فرمود: حالا نمی خواهد به این آقایان بگویید. بین خودمان باشد

خاطره از محمدعلی نادعلی

امام و آوردن چایی برای زائرین....

در یکی از سالها، امام با چند تن از علمای دیگر، برای زیارت مرقد حضرت امام رضا علیه السلام

. به مشهد رفت و در آنجا خانه ای اجاره کردند

آنان هر روز بعد از ظهر به طور دسته جمعی به حرم مطهر می رفتند و پس از زیارت و دعا به خانه

. مراجعت می کردند و در حیاط می نشستند و چایی می خوردند

امام هم هر روز همراه بقیه به حرم می رفت . ولی پس از زیارت، زودتر برمی گشت و حیاط را

. جارو می کرد؛ فرش را می انداخت و چای آماده می کرد

روزی یکی از همراهان پرسید: حیف نیست برای خاطر دوستان و پذیرایی از آنان دعا و زیارت را

(مختصر می کنید؟ پاسخ داد: ثواب این کار از زیارت و دعا کمتر نیست . 1)

سیدعلی قاضی طباطبایی و خرید کاهو

«: یکی از علمای نجف اشرف می گفت

دیدم آیت الله، عالم و عامل و عارف کامل آقای سیدعلی قاضی طباطبایی (استاد اخلاق علامه

طباطبایی) در دکانی کاهو می خرید؛ ولی بر خلاف سایر مشتریها، کاهوهای غیر مرغوب و

. غیر قابل استفاده را جدا می کرد

:او پول کاهو را هم داد و بعد حرکت کرد . من به دنبالش رفتم و عرض کردم

چرا کاهوهای خوب را جدا نکردید؟ گفت: فروشنده این کاهو آدم فقیری است و من می خواهم

. کمکی به او بکنم

در ضمن نمی خواهم مجانی باشد تا شخصیتش محفوظ بماند و او هم به پول مجانی گرفتن عادت

». نکند . برای همین، کاهوهایی را که کسی نمی خرد برمی دارم

سید مرتضی و کاغذ فقها

سیدمرتضی، دهکده ای از املاک خود را وقف مصرف کاغذ فقها کرده بود تا

. عوائد آن صرف تالیفات مجتهدان شود

یک بار که قحطی شدیدی پیش آمد، مردی یهودی برای تحصیل چاره اندیشید که در نزد سید به

. تحصیل علم نجوم پردازد

به این ترتیب، او پولی دریافت می کرد و به مصرف ضروریات زندگی می رساند . پس از اندکی،

(وی از مشاهده این شیوه و رفتار نیک به دین اسلام گروید . 2)

امام خمینی رحمه الله و خدمت به شاگرد

:آیت الله عزالدین زنجانى مى گوید

در ایامی که به درس اسفار امام خمینی رحمه الله می رفتم به بیماری «حصبه» دچار شدم . فصل

. زمستان بود

آن موقع، حصبه بیماری خطرناکی به شمار می آمد. منزل ما در گذر جدا بود و منزل امام در

حوالی همان گذر بود. ایشان بعد از اطلاع، هر صبح و شب به عیادت من می آمد؛ یادم هست که

ایشان یک شب به عیادت من آمده بود و دکتري هم قبل از ایشان آمده بود و چون داروی

. اشتباهی داده بود، حالم بسیار بد بود

امام در آن شب زمستانی به دنبال طبیی رفت و او را به خانه آورد و بعد از بهتر شدن حالم، خانه

را ترک کرد و آنگاه وسایل انتقال مرا به بیمارستان فراهم کرد. (3)

: پی نوشت ها

1. مردان علم در میدان عمل، ج 7، ص 170

2. فقهای نامدار شیعه، ص 61 و 64

3. مجله حوزه، ش 24، ص 36

جواد دلاوری، گروه حوزه علمیه تبیان: تهیه و فرآوری

ایه الله مرعشی نجفی و پاروبرا و برف..

آیت الله مرعشی نجفی نزدیک به 6 دهه، و در هر روز، سه وعده، در حرم مطهر به اقامه جماعت پرداخت و در برخی صبح‌های زمستانی قم - که بیش از یک متر برف باریده بود -، قبل از اذان صبح و در حالی که درهای صحن مطهر هنوز بسته بود، به سمت حرم راه می‌افتاد و با پارو، برف‌های مسیر زائران به سمت حرم را کنار می‌زد.

دلاکی!

روزی ایشان وارد حمام عمومی می‌شود و برخی از افراد حاضر در حمام، می‌پندارند که ایشان، دلاک حمام است؛ از او می‌خواهند که آنان را کیسه بکشد و ایشان هم بی‌درنگ به این کار مشغول می‌شود. پس از دقایقی که دلاک اصلی حمام سر می‌رسد، آیت الله مرعشی را می‌شناسد و از ایشان عذر می‌خواهد. ایشان هم می‌فرماید: عذرخواهی لازم نیست. من افتخار می‌کنم که به زائران و مجاوران حضرت فاطمه معصومه (س) خدمت کنم.

امام سجاد و انفاق در نیمه شب

انفاق در تاریکی شب

سفیان بن عیینه از زهری نقل می‌کند: در شبی سرد و بارانی، علی بن الحسین را در کوچه‌های مدینه دیدم که مقداری آرد و هیزم بر پشت گرفته بود و به جایی می‌رفت. به آن حضرت گفتم: «ای پسر رسول خدا! چه بر دوش دارید؟» امام فرمود: «سفری در پیش دارم که توشه‌ی آن را آماده کرده‌ام و می‌خواهم در جای امنی قرار دهم».

عرض کردم: «آیا اجازه می‌دهید خدمتکار من شما را در حمل این آذوقه کمک کند؟» امام فرمود: «خیر». گفتم: «اجازه بدهید خودم شما را کمک کنم». امام باز فرمود: «خیر. چرا چیزی که در سفر به کار من می‌آید، خود، متحمل نشوم؟ تو را به خدا سوگند! مرا تنها بگذار!» آن شب گذشت. چندی بعد خدمت امام رسیدم و پرسیدم: «سفر آن شب چگونه گذشت».

امام پاسخ داد: «آن سفر از آن سفرها که تو پنداشتی نبود. منظور من سفر آخرت بود و من خود را برای آن جهان آماده می‌کنم. با دوری از حرام، بخشش و انجام کارهای نیکو».^۶

اگر امام سجاد علیه السلام در هنگام عبور از جاده می‌دیدند سنگ بزرگی در وسط جاده افتاده، پیاده می‌شدند و سنگ را کنار می‌زدند ..

^۶ علل الشرایع، ص ۲۳۱.

اکثر شهدا اهل کمک بودند.

در زندگی شهدا آمده که بعد از شهادتشان معلوم می شده که وقتی جبهه نبودند چقدر به نیازمندان کمک می کردند

در کتاب «سیره شهدای دفاع مقدس؛ رسیدگی به محرومان و هم‌نوعان» خاطراتی از مهربانی‌ها و دلسوزی‌های شهدا و کمک‌های آنان به فقرا آورده شده است. در اینجا خاطره‌ای را که از «**شهید حسن شوکت پور**» بیان شده می‌خوانیم؛

یک وانت انواع هدایا

هرگاه چشم حسن به کسی می‌افتاد که نیازمند کمک بود، بدون کمترین تردیدی فوری به یاری‌اش می‌شتافت. باری مانده بر زمین اگر داشت، آن را با وانت خویش به مقصد می‌رساند. کاری ناتمام اگر داشت، آن را بی‌هیچ چشمداشتی تمام می‌کرد و از انجام چنین کارهایی هرگز خسته نمی‌شد.

درس و مطالعه‌اش را هم هرگز از یاد نمی‌برد. همچنین شهر و دیار و پدر و مادرش را. هر وقت کمترین فرصتی پیش می‌آمد وانتش را پر از انواع جنس و هدایا می‌کرد و به سوی سمنان و سپس درجزین راه می‌افتاد و در سر راه به هر کسی که مستحق بود، چیزی می‌بخشید و می‌گذشت!

این همه کبریت!

در یکی از روزهای سرد زمستان که زمین پوشیده از برف بود، نزدیک اذان مغرب بنده و ایشان با ماشین به سمت منزل می‌رفتیم. پیرمرد کهنسالی را دیدیم که در کنار خیابان سفره‌ای را پهن کرده و تعدادی قوطی کبریت را به معرض فروش گذاشته و از سرما می‌لرزید. حسن آقا کنار پیرمرد ترمز کرد و گفت:

- پدر این کبریت‌ها همه چند؟

پیرمرد گفت: 30 تومان.

حسن آقا گفت: اگر من همه را از شما بخرم به خانه‌ات می‌روی؟

پیرمرد گفت: بله می‌روم! کاری ندارم!

حسن آقا گفت:

- پس این صد تومان را بگیر و بلند شو برو پیش زن و بچه‌ات و در این برف و سرما اینجا نمان!
پیرمرد کبریت‌ها را به حسن آقا داد و پول را گرفت و او را دعا کرد و رفت. من به حسن آقا گفتم:

- این همه کبریت را برای چه می‌خواهی؟

حسن آقا لبخندی زد و گفت: این‌ها را بین دوستان خودمان تقسیم می‌کنیم! پیرمرد گناه دارد، سرما می‌خورد ...

حسن آقا شهادت، دلیری و از خودگذشتگی داشت و همیشه به فکر مردم بود. به فکر کمک به افراد ضعیف

کمک مؤمنانه شهید سید مجتبی هاشمی به نیازمندان

آقا سید همیشه دست به خیر بود. جبهه و پشت جبهه اش هم فرقی نمی‌کرد. در جبهه گاهی مبلغی به نیرهایش می‌داد و می‌گفت: «این پول پشت باشه لازمت میشه. ببر برای زن و بچه‌ات». هیچ وقت هم سراغ آن پول‌ها را نمی‌گرفت.

برش اول:

هر وقت که از جبهه می آمدم، سری هم بهش می زدم. یک بار که پیشش رفتم گفتم: «سید مرتضی! دو سه نیر برایم بفرست کارشان دارم؟» وقتی از چند و چون کارش پرسیدم، گفت که مقداری مواد غذایی و مصرفی برای خانواده نیازمندان آماده کرده، می خواهد برای پخشش برود. خودم به همراه دو نفر دیگر آمدم پیشش. از قبل گونی هایی را آماده کرده بود. آنها را پر از مواد غذایی و گوشت و حتی ذغال می کردیم. همه را پشت ماشین وانت لندروور گذاشتیم و شبانه به سمت یکی از محلات فقیر نشین شهر تهران حرکت کردیم.

هر گونی را پشت یکی از خانه ها می گذاشت. کناری مخفی می شد. صاحب خانه در را باز می کرد، دور و اطراف را واری می کرد و با نگاهی به داخل گونی با خوشحالی آن را به درون خانه می برد.

برش دوم:

بعد از انحلال گروه فدائیان اسلام، آقا سید خانه نشین شد. مغازه میوه فروشی داشت. گاهی بهش سر می زدم. یک بار رفتم پیشش. داشت بار خالی می کرد. بعد از پائین آوردن میوه ها از پشت ماشین، نشستیم به صحبت از اوضاع جبهه.

در خلال صحبت ها گاهی پیر مردی یا پیر زنی می آمد و می گفت: «آقا سید! میوه لکه دار و خراب اگر داری بریز داخل کیسه بده من ببرم».

سید بلند می شد. از سر سبدها گل میوه ها را سوا می کرد و به همراه مقداری پول داخل کیسه می گذاشت و به او می داد.

این رویه او بود. شاید در روز صد کیلو میوه را این طوری دست مردم می داد.

راوی: سید مرتضی امامی و محمد تهرانی^۷

انفاق و دست به خیری در سیره شهید ابوالفضل عباسی

ابوالفضل دلش برای کمک و دستگیری از دیگران می تپید.

برش اول:

خیلی مراعات سربازان متأهل را می کرد. هر ماه از افسرها کمک مالی جمع می کرد و به سربازان متأهلی که وضع خوبی نداشتند می داد. حتی بهشان مرخصی می داد که بروند کار کنند تا کمی از مشکلات خانواده شان را حل کنند. در وصیت نامه اش هم که چند ماه بعد از شهادتش دست مان رسید گفته بود که مقداری که پس انداز دارم را خرج فقرا کنید.

برش دوم:

منجیل که بودیم روستایی بود به نام هرزویل. بعضی مواقع برای تفریح می رفتیم آنجا. آنجا یک پیر مرد و پیر زنی زندگی می کردند که وضع مالی شان خوب نبود. گاهی بهشان سر می زدیم. آخرین بار زمستان سال ۵۹ رفتیم آنجا. پیر زن تا ما را دید زد زیر گریه. حال پیرمرد خراب بود. نه هیزمی توانسته بودند جمع کنند و نه گازوئیلی برای گرم کردن خود داشتند. پیر زن حتی نتوانسته بود داروهای شوهرش را تهیه کند.

ابوالفضل نسخه را ازشان گرفت و سریع رفت منجیل. آنجا متوجه شده بود که پیر مرد سرطان دارد و داروهایش هر جایی یافت نمی شود. شبانه رفت رشت. به هر ترتیبی بود داروها را تهیه کرد و در راه از پایگاه چند پیت گازوئیل هم برایشان آورد. نصف شب بود که رسید منزل پیر مرد.

^۷ کتاب آقا مجتبی؛ خاطراتی از شهید سید مجتبی هاشمی، نویسنده: محمد عامری، ناشر: تقدیر،

فرداش هم عازم جبهه شد.

راوی: شهناز چراغی؛ همسر شهید^۸

کمک آبرومندان به محرومان در سیره شهید عبد الله میثمی

شیخ مثل همیشه که از خودروهای گذری و کرایه ای برای تردد استفاده می کرد. در سه راهی اهواز خرمشهر منتظر ماشین بود.

پیرمردی را دید که بر روی گاری لکندی، نان هایی را برای فروش دارد که هر که از او می خرید، نه برای مزه اش، بلکه برای دلخوشی او بود.

شیخ جلو رفت و ده قرص نان از او خرید. نان ها را در بقچه اش می پیچید که دوست همراهش به شیخ اعتراض کرد که این نان ها مزه ندارند. گفت می دانم.

گفت: پس برای چه خریدی؟

گفت: این پیر مرد از رهگذارن با چشم هایش التماس می کند که از او چیزی بخرند؛ اما کسی اعتنا نمی کند. برای دلجویی از او، این تنها ترین کاری است که از دستم بر می آید.^۹

^۸ کتاب نیمه پنهان ماه؛ جلد ۱۹؛ عباسی به روایت همسر شهید. نویسنده: لیلا خجسته راد. ناشر:

روایت فتح. نوبت چاپ: دوم، ۱۳۹۵ - صفحه ۲۸، ۳۱ و ۵۴

^۹ کتاب تنها سی ماه دیگر، نوشته: مصطفی محمدی، ناشر: فاتحان، تاریخ چاپ: ۱۳۹۰ - سوم؛

صفحه ۱۵۷-۱۵۸

رسیدگی به بی خانمان ها در سیره شهید مصطفی احمدی روشن

شب مصطفی آمد دنبالم. دستم را گرفت، برد بیرون خوابگاه. روبروی خوابگاه زنجان خانه هایی قدیمی بود مانند آلونک. بارها دیده بودمش؛ اما باور نمی کردم که کسی داخل آن زندگی کند. نزدیک که شدیم یک زن با سه تا بچه قد و نیم قد آمدند بیرون. مصطفی شروع کرد به قربان صدقه شان.

خانه در نداشت و به جایش پرده زده بودند و برق شان هم یک لامپ بود از تیر چراغ برق کشیده بودند.

چند وقتی بود که به شان سر می زد و اجناسی مانند برنج و روغن برای شان می برد.

می گفت: بین این ها چطور دارند زندگی می کنند؛ آن وقت ما از آنان غافلیم.

هر وقت هم، وقت نمی کرد بهشان سر بزنند چند نفر را می فرستاد که بهشان رسیدگی کنند.^{۱۰}

دستگیری از نیازمندان در سیره شهید محمود اخلاقی

محمود برای کمک به محرومان و پابرهنگان دست از پا نمی شناخت:

برش اول:

^{۱۰} کتاب یادگاران، جلد ۲۲؛ کتاب احمدی روشن، نویسنده: مرتضی قاضی، ناشر: روایت فتح،

تاریخ چاپ: چاپ نهم - ۱۳۹۳؛ خاطره شماره ۲۲،

کفشش آن قدر کهنه و پاره بود که پایش روی زمین کشیده می شد. رفتم کنارش و گفتم:
محمود! این کفش ها چیست که پوشیدی؟

با خنده گفت: در راه کسی را دیدم که کفش هایش خیلی کهنه و پاره بود، کفش هایم را با او
عوض کردم.

برش دوم:

آمده بود ده تومان پول قرض کند. اصرار کردم برای چه می خواهد. گفت: پدرم هر سه روز، ده
تومان به من می دهد و من آن را به دو خانواده فقیر می دهم. الان چند روز است که پدرم را
ندیده ام و آن خانواده ها منتظر کمک من هستند.

برش سوم:

در کمک به فقرا حد و مرز نمی شناخت. آمد پیشم و گفت: یک خانواده فقیر پاکستانی را می
شناسم که اگر چرخ خیاطی داشته باشند، خودشان کار کرده و از گدائی نجات پیدا می کنند. با
اصرار پول چرخ خیاطی را گرفت و رفت.

راویان: ابراهیم اطمینان و مهدیان^{۱۱}

^{۱۱} کتاب نذر قبول؛ کتاب خاطرات شهید محمود اخلاقی، نویسنده: اشرف سیف الدینی، ناشر:
اداره کل حفظ و نشر ارزش های دفاع مقدس کرمان، نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۸؛ صفحات ۳۳ و

انجمن خیریه شهید احمد کشوری

مدتی بود که احمد انجمن خیریه ای بین بچه های پایگاه کرمانشاه تشکیل داده بود (در زمان طاغوت) و به برخی خانواده های فقیر کمک مالی می کرد.

یک شب که به همین قصد داشت می رفت بیرون پایگاه، با اصرار همراهش شدم. روی صندلی عقب بسته های حاوی قند، روغن، لوازم التحریر بود. در طی مسیر وارد جاده خاکی فرعی شدیم. احمد گفت: اینجا روستای "تازه آباد" کرمانشاه است. امشب چهره اصلی و بی نقاب این مملکت را می بینی.

وقتی وارد روستا شدیم. احمد در خانه ها را می زد و صاحب خانه ها را به اسم می شناخت و بسته ها را تحویل شان می داد.

داخل خانه ای شدیم. پر از بچه های قد و نیم قد بود. به من گفت به درس و مشق بچه ها رسیدگی کنم.

داخل خانه پیر مرد و پیر زنی شدیم. پیر مرد بیمار بود و حال تکان خوردن نداشت. احمد بالای سرش نشست و سرش را بوسید و نوازشش کرد. پیر مرد دستان احمد را با محبت گرفته بود و رها نمی کرد. بدون اینکه متوجه شود، احمد مقداری پول زیر بالشتش گذاشت و به پیر زن گفت: مادر! سماوری که قولش را داده بودم آوردم.

یکی از فقرا با گرفتن بسته، به جان شاه دعا می کرد. احمد گفت: این کمک ها از طرف آیت الله خمینی است نه از طرف شاه.

در راه برگشت احمد گفت: این کارها را دوست دارم؛ اما تا حکومت کشور عوض نشود، این کارها سودی ندارد. وضعیت مملکت خراب تر از این حرف هاست.

راوی: محمد نیک رهی^{۱۲}

دست به خیری در سیره شهید مجید صنعتی کوپایی

مجدید وقتی گواهی نامه گرفت، حاج رحمت برایش یک رنو گرفت. مجید دوست داشت رنو را بفروشد و برای جبهه بلند گو و چراغ قوه بخرد؛ اما نه بدون رضایت پدرش. می گفت: تا پدرم راضی نباشد این کار را نمی کنم. آن قدر اصرار کرد که راضی شد و رنو را به نفع جبهه فروخت.

راوی: حاج حسین یکتا^{۱۳}

دست به خیری در سیره شهید صیاد شیرازی

علی همیشه یک سوم حقوقش را به من می داد و من با همان یک سوم، امور منزل را اداره می کردم. خرج و مخارج منزل دست خودم بود. می گفتم: شما مسئولین از وضع بازار که خبر ندارید. رفتم بلوزی را که تازه خریده بودم، برایش آوردم. گفتم: به نظرت قیمت این بلوز چنده؟ قیمت پنج هزار تومانی را می گفت پانصد تومان.

^{۱۲} کتاب خانه ای کوچک با گردسوزی روشن؛ خاطرات شهید احمد کشوری؛ نوشته ایرج فلاح و

مسعود آب آذری، ناشر: نشر یا زهرا، چاپ اول ۱۳۹۰؛ صفحه ۵۰-۴۹

^{۱۳} کتاب مربع های قرمز؛ خاطرات شفاهی حاج حسین یکتا، نوشته زینب عرفانیان، ناشر: نشر شهید

کاظمی، نوبت چاپ: دوم بهار ۱۳۹۷؛ صفحه ۴۲۷

دادم در می آمد. معلوم بود که از قیمت ها خبر ندارد. می گفتم: شما مسئولین نمی دانید که قیمت ها چقدر بالاست و گرانی چه بیدادی می کند.

پولی که علی می داد با اینکه یک سوم حقوقش بود؛ اما برکت داشت. وقت که بهم پول می داد می گفتم: حاج آقا! یه وقت پول کم نیارید و برید قرض کنید. از همین بردارید. می خندید و می گفت: شما نگران نباش قرض نمی کنم.

دو سوم باقی مانده حقوق هر ماهش را برای کمک به این و آن خرج می کرد. خیلی ها می آمدند دم در خانه نامه می دادند و گریه می کردند. درد دل می کردند. نامه را که می دادم علی، مدام پیگیری می کردم تا به نتیجه برسد. علی می خندید و می گفت: «خانم! شما بیش تر از من برای درد دل این مردم جوش می زنید.»

راوی: همسر شهید^{۱۴}

^{۱۴} کتاب خدا می خواست زنده بمانی؛ کتاب صیاد شیرازی، نویسنده: فاطمه غفاری، ناشر: روایت